

مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريزي بصرى

وفات:

سال ٥١٦ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشم – گياهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَابُ: الْأَسْمَاءُ الْمُعْتَلَّةُ الْمُضَافَةُ:

۵۲. وَسَيَّةٌ تَرْفَعُهَا بِالْوَاوِ فِي قَوْلِ كُلِّ عَالِمٍ وَرَاوِي
 ۵۳. وَالنَّصْبُ فِيهَا يَا أُخِيَّ بِالْأَلِفِ وَجَرُّهَا بِالْيَاءِ فَاعْرِفْ وَاعْتَرِفْ
 ۵۴. وَهِيَ أَخُوكَ وَأَبُو عِمْرَانَ وَذُو وَفُوكَ وَحَمُو عُمَانَا
 ۵۵. ثُمَّ "هَنُوكَ" سَادِسُ الْأَسْمَاءِ فَاحْفَظْ مَقَالِي حِفْظَ ذِي الذِّكَاةِ

۵۲. و شش اسم را با واو مرفوع می کنی، در قول هر دانا و آگاه (به قواعد عرب) و هر ناقل (از فصحای عرب).

۵۳. ای برادر عزیزم! نصب در آن به الف، و جر در آن به یاء است. پس بدان و (با زیانت) اقرار کن.

۵۴. و آن: أَخُوكَ، أَبُوكَ، ذُو مَالٍ، فُوكَ، حَمُوكَ

۵۵. سپس: "هَنُوكَ" ششمین اسم هاست. پس گفته ام را حفظ کن، حفظ تیزفهم هوشیار.

شرح:

● شش اسم وجود دارد که با توفیر شرایط، مرفوع به واو، منصوب به الف و مجرور به یاء می شوند، آنان:

(۱) أَبُوكَ: معنای آن: پدر تو. سه حرف اصلی آن: أ ب و. مثنای آن: أَبَوَانِ و أَبَوَيْنِ.

جمع مذکر سالم آن: أَبُونِ و أَبِينِ. جمع تکسیر آن: آبَاءُ.

(۲) أَخُوكَ: معنای آن: برادر تو. سه حرف اصلی آن: أ خ و. مثنای آن: أَخَوَانِ و

أَخَوَيْنِ. جمع مذکر سالم آن: أَخُونِ و أَخِينِ. جمع تکسیر آن: إِخْوَةٌ.

(۳) حَمُوكَ: معنای آن: خویشاوندان شوهر به نسبت زن. مثلاً به زید اشاره می کنیم و به

فاطمه می گوئیم: يَا فَاطِمَةُ! هَذَا حَمُوكِ. ای فاطمه! این زید از بستگان شوهر توست. سه

حرف اصلی آن: ح م و. مثنای آن: **حَمَوَانٍ و حَمَوَيْنِ**. جمع مذکر سالم آن: **حَمُونٌ و حَمِينٌ**.
جمع تکسیر آن: **أَحْمَاءٌ**.

اما عکس آن کاربرد کمتری دارد زیرا عرب به بستگان زن نسبت به شوهر، بیش تر از واژه‌ی "خَتَن" استفاده می‌کند. مثلا به فاطمه اشاره می‌کنیم و به زید می‌گوییم: **يَا زَيْدُ! هَذِهِ خَتْنُكَ**. معنای آن: ای زید! این فاطمه از بستگان همسر توست.

(۴) **فُوكٌ**: معنای آن: دهان تو. سه حرف اصلی آن: ف و هـ این کلمه هرگاه مفرد آمد میم به آن برمی‌گردد و می‌شود: **فَمٌ**: دهان. مثنای آن: **فَمَوَانٍ و فَمَوَيْنِ**. جمع مذکر سالم ندارد. جمع تکسیر آن: **أَفْوَاهٌ**.

(۵) **ذُو مَالٍ**: معنای آن: صاحب، مالک، دارای مال. سه حرف اصلی آن: ذ و و. مثنای آن: **ذَوَانٍ و ذَوَيْنِ**. جمع آن: **ذُؤُو و ذُؤِي**. این کلمه همیشه مضاف می‌آید.
مؤنث "ذُو" می‌شود: "ذَات". اعراب آن به حرکات ظاهر بر آخر آن می‌باشد. مثنای آن: **ذَوَاتَانٍ و ذَوَاتَيْنِ**. جمع مؤنث سالم آن: **ذَوَاتٌ**.

(۶) **هَنُوكٌ**: معنای آن: در نزهة الالباب شرح ملحمة الاعراب آمده: صحیح این است که "هَن" کنایه از اسم جنس است و فرقی ندارد که تلفظ به آن قبیح باشد یا نباشد. به معنای یک چیز، مانند: **هَذَا هَنُهُ**: این چیز اوست.

امام نووی در شرح صحیح مسلم می‌نویسد: به هر چیزی اطلاق می‌شود اما بیش تر کنایه از فرج استعمال می‌شود.

در قطرالندی آمده: در اسماء اجناس استعمال می‌شود، مانند: اسب. قیل: هر چه تصریح به آن قبیح باشد. و قیل: به فرج اطلاق می‌شود.

سه حرف اصلی آن: ه ن و. مثنای آن: **هَنَوَانٍ و هَنَوَيْنِ**. جمع آن: **هَنُونٌ**^۱.

اما اعراب آن به حروف "هَنُوكٌ، هَنَاكِ، هَنِيكٌ" در زبان عرب قلیل است. فصیح آن چنین است که به حرکات ظاهر بر آخر آن اعراب کرده شود: "هَنُهُ، هَنُهُ، هَنِيهِ".

اعراب اسماء سته:

۱. الصحاح، تاج اللغة وصحاح العربية، لسان العرب، تاج العروس.

جَاءَ أَبُوكَ: فَاعِلٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعَهُ الْوَاوُ نِيَابَةً عَنِ الضَّمَّةِ، لِأَنَّهُ مِنْ أَسْمَاءِ السُّنَّةِ.

رَأَيْتُ أَبَاكَ: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصَبِهِ الْأَلِفُ نِيَابَةً عَنِ الْفَتْحَةِ، لِأَنَّهُ مِنْ أَسْمَاءِ السُّنَّةِ.

مَرَرْتُ بِأَبِيكَ: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ الْجُرِّ وَعَلَامَةٌ جَرَّهُ الْيَاءُ نِيَابَةً عَنِ الْكُسْرَةِ، لِأَنَّهُ مِنْ أَسْمَاءِ السُّنَّةِ.

شروط اسماء سته:

(١) مضاف باشند. اما اگر مضاف نباشند اعراب آنها به حرکات ظاهری می باشد، مانند: **أَبٌ، أَخٌ، حَمٌّ، فَمٌّ، هَنَّ.** اما همان گونه که گذشت ذو مال همیشه مضاف می آید.

(٢) مضاف به یاء متکلم نباشند. زیرا اگر مضاف به یاء متکلم شدند اعراب آنها به حرکات مقدر بر قبل از یاء متکلم می شود، مانند:

جَاءَ أَبِي: فَاعِلٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ضَمَّةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى مَا قَبْلَ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ، مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا اشْتِغَالُ الْمَحَلِّ بِحَرَكَةِ الْمُنَاسَبَةِ، "أَب" مُضَافٌ، وَيَاءُ الْمُتَكَلِّمِ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.

رَأَيْتُ أَبِي: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنْصُوبٌ وَعَلَامَةٌ نَصَبِهِ فَتْحَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى مَا قَبْلَ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ، مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا اشْتِغَالُ الْمَحَلِّ بِحَرَكَةِ الْمُنَاسَبَةِ، "أَب" مُضَافٌ، وَيَاءُ الْمُتَكَلِّمِ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.

مَرَرْتُ بِأَبِي: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ الْجُرِّ وَعَلَامَةٌ جَرَّهُ كُسْرَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى مَا قَبْلَ يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ، مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا اشْتِغَالُ الْمَحَلِّ بِحَرَكَةِ الْمُنَاسَبَةِ، "أَب" مُضَافٌ، وَيَاءُ الْمُتَكَلِّمِ فِي مَحَلِّ جَرِّ مُضَافٌ إِلَيْهِ.

(٣) مَكْبَرٌ باشند: زیرا اگر مصغر باشند اعراب آنها به حرکات ظاهری می شود، مانند: **أَبِيكَ، أَخِيكَ، حُمِيكَ، فُوَيْهَكَ، دُوِي مَالٍ، هُنِيكَ.**

(٤) مثنی و جمع نباشند. زیرا اگر مثنی و جمع کرده شدند اعراب مثنی، جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم و جمع تکسیر کرده می شوند.

بَابُ: حُرُوفُ الْعِلَّةِ

۵۶. وَالْوَاوُ وَالْيَاءُ جَمِيعًا وَالْأَلِفُ هُنَّ حُرُوفُ الْإِعْتِلَالِ الْمُكْتَنَفِ

۵۶. و واو و یاء و الف، همگی آن‌ها حروفِ عله در گوشه‌ی کلمه‌اند.

تنبیه:

المُكْتَنَفِ یعنی: گوشه، کنار. منظور از این واژه این است که حروفِ عله‌ای که در گوشه یعنی آخر کلمه قرار دارند و اعراب می‌پذیرند توضیح پیرامون آن، در دو فصل بعدی - که برای اسم منقوص و مقصور ترتیب داده شده - خواهد آمد.

شرح:

○ حروفِ عله سه حرف است: واو، الف، یاء.

← به این حروف، زمانی **حرف مد** گفته می‌شود که ساکن و قبل از آن‌ها حرکتی باشد که از جنس خودشان باشد.

مانند: **يَقُولُ، يُقَالُ، يُقِيلُ.**

← اگر حرفِ عله ساکن بود و قبل از آن فتحه داشت، به آن **حرف لین** گفته می‌شود.

مانند: **بَيْتٌ، قَوْلٌ، قَالَ.**

مشاهده می‌کنیم که الف، همزمان حرفِ مَدّ و لین است.

بَابُ: الإِسْمُ الْمَنْقُوصُ

٥٧. وَالْيَاءُ فِي الْقَاضِي وَفِي الْمُسْتَشْرِي سَاكِنَةٌ فِي رَفْعِهَا وَالْجَرُّ

٥٨. وَتُفْتَحُ الْيَاءُ إِذَا مَا نُصِبَا نَحْوُ: لَقِيْتُ الْقَاضِيَّ الْمُهَذَّبَا

٥٩. وَتَوْنِ الْمُنْكَرِ الْمَنْقُوصَا فِي رَفْعِهِ وَجَرَّهُ خُصُوصَا

٥٧. و یاء در "القاضي" و در "المستشري" در رفع و جر، ساکن است.

تنبيه: "المستشري" یعنی: طالب خرید و فروش.

٥٨. هرگاه که (اسم منقوص) منصوب کرده شد؛ یاء فتحه داده می‌شود، مانند: "لَقِيْتُ

الْقَاضِيَّ الْمُهَذَّبَا" (معنای آن: قاضی خوش اخلاق و پاک را ملاقات کردم).

تنبيه: الف در "نُصِبَا" و "الْمُهَذَّبَا" الف اطلاق است.

شاهد: حریری رحمه الله کلمه‌ی "القاضي" را شاهد آورد که مفعول به واقع شده و

منصوب به فتحه‌ی ظاهره شده است.

٥٩. و اسم منقوص نکره را فقط در (حالت) رفع و جر تنوین بده.

شرح:

تعريف اسم منقوص:

اسم معربى که آخر آن یاء لازم و قبل از آن، کسره قرار گرفته باشد. مانند: الْمُرْتَقِي.

اعراب اسم منقوص معرفه به "ال":

در حالت رفع و جر، اعراب آن تقدیری است:

جَاءَ الْقَاضِي: فَاعِلٌ، مَرْفُوعٌ، وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ضَمَّةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْيَاءِ، مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا

الثَّقَلُ.

مَرَرْتُ بِالْقَاضِي: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ الْجَرِّ، وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ كَسْرَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْيَاءِ، مَنَعَ مِنْ

ظُهُورِهَا الثَّقَلُ.

اما در حالت نصب، اعراب آن به حرکت ظاهر در آخر آن است:

رَأَيْتُ الْقَاضِي: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنصُوبٌ، وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ.

اسم منقوصی که نکره است:

غاز: اصل آن در حالت رفعی و جری "غازی و غازی" بوده است. اگر تنوین با نون بنویسیم می‌شود: "غازین و غازین". ضمه و کسره بر یاء سنگین است پس آن را ساکن می‌کنیم، در هر دو حالت می‌شود: "غازین". در این مرحله التقاء ساکنین رخ می‌دهد برای خلاصی از آن، حرف عله را حذف می‌کنیم. می‌شود: "غازن". که با تنوین نوشته می‌شود:

غازن

اما در حالت نصب، چون فتحه بر یاء سبک است اعلال صورت نمی‌پذیرد: غازیا.

اعراب اسم منقوص نکره:

در حالت رفع و جر، اعراب آن تقدیری است:

جَاءَ قَاضٍ: فَاعِلٌ، مَرْفُوعٌ، وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ ضَمَّةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْيَاءِ الْمَحْدُوفَةِ.
مَرَرْتُ بِقَاضٍ: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ الْجَرِّ، وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ كَسْرَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْيَاءِ الْمَحْدُوفَةِ.

اما در حالت نصب، اعراب آن به حرکت ظاهر در آخر آن است:

رَأَيْتُ قَاضِيًا: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنْصُوبٌ، وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ الْفَتْحَةُ.

۶۰. تَقُولُ: هَذَا مُشْتَرٍ مُخَادِعٌ وَافْرَعُ إِلَى حَامٍ حِمَاهُ مَانِعٌ
 ۶۱. وَهَكَذَا تَفْعَلُ فِي يَاءِ الشَّجِيِّ وَكُلُّ يَاءٍ بَعْدَ مَكْسُورٍ "تَجِي"
 ۶۲. هَذَا إِذَا مَا وَرَدَتْ مُخَفَّفَهُ فَأَفْهَمَهُ عَنِّي فَهَمَّ صَافِي الْمَعْرِفَهُ

۶۰. می‌گویی: "هَذَا مُشْتَرٍ مُخَادِعٌ" (معنای آن: این مشتری فریبکار است. مثالی دیگر):
 "وَافْرَعُ إِلَى حَامٍ حِمَاهُ مَانِعٌ" (معنای آن: و به حمایت کننده‌ای پناه ببر که حمایتش مانع
 است).

شرح:

● اعراب دو شاهی که در بیت ۶۵ آمد:

"مُشْتَرٍ": خَبْرٌ، مَرْفُوعٌ، وَعَلَامَةٌ رَفَعَهُ ضَمَّةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْيَاءِ الْمَحذُوفَةِ.

"حَامٍ": مَجْرُورٌ بِحَرْفِ الْجَرِّ، وَعَلَامَةٌ جَرَّهُ كَسْرَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْيَاءِ الْمَحذُوفَةِ.

۶۱. و این چنین در یاءِ "الشَّجِيِّ" (که نکره‌ی آن می‌شود: شَج) انجام می‌دهی. و هر یائی
 که بعد از کسره می‌آید.

شرح:

← "الشَّجِيِّ" یعنی: مرد اندوهگین.

← "تَجِي": اصل آن "تَجِيءٌ" فعل مضارع و مرفوع به ضمه بوده است. برای ضرورت، همزه و
 ضمه‌ی روی آن حذف شده است.

۶۲. این (حکم که گفتیم برای) زمانی است که (یاء) مخفف - یعنی بدون تشدید - بیاید.
 پس آن را از من فهم کن؛ فهم کسی که شناخت او پاک و بی‌آلایش است.

شرح:

● حریری رحمه الله با آوردن مثال‌های متعدد به ما فهماند که فرقی ندارد کلمه از چند
 حرف تشکیل شده باشد:

سه حرفی: الشَّجِيِّ. چهار حرفی: الْقَاضِي.

پنج حرفی: الْمُشْتَرِي. شش حرفی: الْمُسْتَشْرِي.

● اگر یاء در آخر واقع شد؛ در دو حالت، اعراب آن ظاهری می‌شود:

(۱) یاء آن مشدد باشد، مانند: عَلِيٌّ، الصَّبِيُّ، الْكُرْسِيُّ، الْأَلْمَعِيُّ.

(۲) قبل از یاء، ساکن باشد، مانند: ظَبْيِي، دَلْوٌ، الرَّمِي.

بَابُ: الإِسْمُ الْمَقْصُورُ

۶۳. وَلَيْسَ لِلْإِعْرَابِ فِيمَا قَدْ قُصِرَ مِنَ الْأَسْمَاءِ أَثَرٌ إِذَا ذُكِرَ

۶۴. مِثَالُهُ: يَحْيَىٰ وَمُوسَىٰ وَالْعَصَا أَوْ كَحَيًّا أَوْ كَرَحِيًّا أَوْ كَحَصِيًّا

۶۵. فَهَذِهِ آخِرُهَا لَا يَخْتَلِفُ عَلَىٰ تَصَارِيفِ الْكَلَامِ الْمُؤْتَلَفِ

۶۳. از اعراب اثری نمی ماند هرگاه از اسم هائی یاد کرده شد که مقصور باشد.

۶۴. مثال آن: يَحْيَىٰ و مُوسَىٰ و الْعَصَا. یا مانند: حَيًّا (به معنای: باران)، یا مانند: رَحِيًّا

(به معنای: سنگ آسیاب)، یا مانند: حَصِيًّا (به معنای: سنگریزه).

۶۵. پس این (اسم مقصور) در تصریف کلامی که شکل گرفته، آخر آن اختلافی پیدا

نمی شود.

شرح:

تعریف اسم مقصور: اسم معربى که آخر آن الف لازم و قبل از آن، فتحه قرار گرفته است.

مانند: مُوسَى.

اعراب اسم مقصور معرفه به "ال":

در هر سه حالت، اعراب آن تقدیری است:

جَاءَ الْفَتَى: فَاعِلٌ، مَرْفُوعٌ، وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ضَمَّةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْأَلِفِ، مَنَعَ مِنْ ظُهُورِهَا

التَّعَدُّرُ.

رَأَيْتُ الْفَتَى: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنصُوبٌ، وَعَلَامَةٌ نَصْبِهِ فَتَحَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْأَلِفِ، مَنَعَ مِنْ

ظُهُورِهَا التَّعَدُّرُ.

مَرَرْتُ بِالْفَتَى: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ الْجَرِّ، وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ كَسْرَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْأَلِفِ، مَنَعَ مِنْ

ظُهُورِهَا التَّعَدُّرُ.

اسم مقصوری که نکره است:

الْهُدَى: اگر "ال" را برداریم تنوین می گیرد و می شود: "هُدَانٌ". در این مرحله التقاء

ساکنین رخ می دهد برای خلاصی از آن، حرف عله را حذف می کنیم. می شود: "هُدَنٌ". که با

تنوین نوشته می شود: هُدًى.

اعراب اسم مقصور نکره:

در هر سه حالت، اعراب آن تقدیری است:

جَاءَ فَتَى: فَاعِلٌ، مَرْفُوعٌ، وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ضَمَّةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْأَلِفِ الْمَحذُوفَةِ.
رَأَيْتُ فَتَى: مَفْعُولٌ بِهِ، مَنْصُوبٌ، وَعَلَامَةٌ نَصَبِهِ فَتْحَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْأَلِفِ
الْمَحذُوفَةِ.

مَرَرْتُ بِفَتَى: مَجْرُورٌ بِحَرْفِ الْجَرِّ، وَعَلَامَةٌ جَرِّهِ كَسْرَةٌ مُقَدَّرَةٌ عَلَى الْأَلِفِ الْمَحذُوفَةِ.

تنبیه:

● در کلمات سه حرفی، هرگاه واو به الف تبدیل شد با الف بلند نوشته می شود:

عَزَوَ = عَزَا دَعَوَ = دَعَا

و اگر یاء به الف تبدیل شد با الف کوتاه نوشته می شود:

كَفَى = كَفِيَ رَمَى = رَمِيَ قَضَى = قَضِيَ

● اما اگر از سه حرف بیش تر بود، فرقی ندارد که یاء یا واو به الف تبدیل شود، همیشه با الف کوتاه نوشته می شود.

← مثال به چهار حرفی: "أَعْطَوُ" چون واو در مکانی واقع شده که بیش از سه حرف است پس به یاء تبدیل می شود. "أَعْطَى". حرف عله متحرک و قبل از آن فتحه گرفته بنابراین به الف تبدیل می شود: "أَعْطَى".

← مثال به پنج حرفی: اِصْطَفَوْ = اِصْطَفَى = اِصْطَفَى.

← مثال به شش حرفی: اِسْتَرَشَوْ = اِسْتَرَشَى = اِسْتَرَشَى.